

## مملی به مکتب نمیرفت

تسوی دهی اون دور دورا ...



تسوی دهی اون دور دورا

یه جای خوب و با صفا

یه پسری بود اسمش حسن

بازی می کرد تو دشت و دمن

همه اش ولو تو کسوجه ها

بازی می کرد با بچه ها

صبح می خوابید تا ساعت ده

چه بچه ای آه و آه و آه

تنبلی می کرد نمی رفت حموم

همه کارش بد و ناتماموم

تسوی خونسه یا کسنا آب

از صبح تا شب بخور و بخواب

با بچه ها دعوا می کرد

سرو صدا به پا می کرد

ننه اش می گفت : حسنی بیا

کنار ننه ، بنشین همین جا

مشقهامو بنویس ، درساتو بخون

این قدر ، تو کوچه ها نمون